



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۱۰/۲۹



دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت و گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت سی و پنج)

یادداشت: تحریر این قسمت هم چنان، مانند آنچه که در سلسله مقالات قبلی ذکر شده است، بتاریخ ۲۰۱۲/۰۱/۰۲، انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاپیی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شده باشد. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است

در پایان یک قسمت قبلی، نمونه از آهنگ پروسه صنعتی در اروپا را در نیمه قرن نوزده، بخصوص از آن پروسه در جامعه آلمان در مقایسه با انگلیس و فرانسه، که آلمان را در آنوقت در سطح پائینتر از انکشاف صنعتی در مقایسه با آن دو کشور متذکره، یاد می نموده اند، یادآوری بعمل آمده است. همان سالها با دوران سلطنت امیر عبدالرحمن خان مطابقت داشته است. طوری که می دانیم، آن دوره، با سال هائی مطابقت داشته است که امیر عبدالرحمن خان مصروف برقراری دوباره ثبات و امنیت داخلی کشور بوده است، در آلمان آنزمان، «اوتو فن بیسمارک» بحیث رئیس حکومت نظام سلطنتی، دریک جامعه ای که بسوی صنعتی شدن قدم بر می داشته است، با رقابت های مشهود با هم قطاران اروپایی آن، دست و پا می زده است. نا گفته نماند که آلمان را در آنزمان هم، کشور "فیلسوفان" و "متفکران" صاحب "آیدیا ها" می نامیده اند. آن کشور چند سالی قبل در جنگ علیه فرانسه به پیروزی هایی نایل گردیده بود که در نتیجه، مبالغ بزرگ «غرامت جنگی» را، از دولت فرانسه بدست آورد. اما امیر افغانستان در آن مرحله تاریخی، در یک وضعیتی با جنگ داخلی در گیر بوده است، که در تحت آن شرایط هم چنان، در تحت فشار و نفوذ "برتانیه استعماری" و عواقب "جنگ دوم افغان و انگلیس" و هم "وضعیت دشوار جنگ داخلی"، مجبور به قبول شرایط وابستگی با سیاست غارتگرانه انگلیس گردید، که در نتیجه استقلال کشور را در عرصه سیاست خارجی، از دست داد.

یکی از تفاوت های عمده را میان کشور افغانستان با کشور های اروپایی، می توان در رشد فرهنگی دانست. در کشور آلمان به عنوان مثال، رژیم های سلطنتی سابق آن توانسته اند، از ادغام فرهنگ های مختلف، در طی مدت قریب هزار سال، منجمله یک زبان واحد، «ستندرد» را، که زبان رسمی نیز یاد می کنند، رشد دهند. این زبان واحد، نه تنها وسیله مهم تفاهم، ارتباط و آموزش در پهلوی سایر جوانب مفید آن، در کشور های آلمانی زبان محسوب می گردد، بلکه در سایر نقاط دنیا در امر ترویج زبان خویش کوشیده اند و دست آورد های بزرگی داشته اند، که مربوط خصوصیات، مرحله انکشافی، علاقمندی، آزادی فردی، مهارت و قابلیت افراد این جامعه بوده است. فهم و درک

درست مردمان این قاره از نقش زبانها، ممکن ساخته است که یک کشور کوچکی را در قلب اروپا، نظیر سویس، بیک کشور پیشرفته صنعتی "مدرن" مبدل سازد.

همه این کشور ها، به رشد و آموزش لسان در بخش فرهنگ آنها، اهمیت فوق العاده قایل اند. ولی در عین زمان، تأکید می‌ورزند که "زبان" در چوکات فرهنگ "همه چیز" نیست، ولی بدون آن هم "هیچ چیز" مفهوم نمی‌داشته باشد. علاوه از اینکه درین کشورها از تنوع زبان نیز سخن زده می‌شود، غیر از کلمات مفاهیم با اشارات و حرکات اعضای بدن نیز افاده می‌شود. تا همین اکنون، این کشور به برنامه "همگرایی" فرهنگ های مختلف ارزش عظیم می‌گذارند که بر "عظمت ملی" (درینجا وقتی این نویسنده از "عظمت ملی" یاد می‌کند، منظور از سیستم دولتی است، که بر مبنای نظرات و تعاریف فیلسوفان برجسته آن، چون "ایمانویل کانت" اعمار گردیده است. چنانچه "کانت" در اثر خویش تحت عنوان "بخاطر صلح جاودان" در جایی می‌گوید: "یک دولت، به عنوان مثال (مانند یک زمین نیست که بر آن مسکن خود را داشت)، در جمع متعلقات و تصرف دارائی و کدام ملکیت شامل نیست. بلکه اجتماعی است، از انسان ها، که بر آنها، هیچکس دیگر، جز خود آنها، نمی‌تواند وجود داشته باشد، که فرماندهی کند و مطالبات را معین کند."

آنها می‌افزایند، درینکشور نیز از ادغام نژاد ها و طوایف مختلف، این ملت بیا ایستاده است. مهمتر برای همه آنها، این بوده است، که نظام اقتصادی پر ثمر اعمار نمایند، که طبیعتاً، بدون پیشرفت علم و تکنیک و برقراری سیستم مؤثر اداری، امنیتی و حقوقی، چنین مؤفقت های اقتصادی ممکن بوده نمی‌توانست، همچنان از وحدت و همبستگی زیر بیرق یک دولت حرف در میان بوده نمی‌توانست، در صورتی که به همه اتباعش بیک نظر نمی‌دید، و در جهت حفظ و تأمین امنیت فرد فرد فعال و بیدار نمی‌بود.

در گزارشات قبلی هم یاد آوری شده است که افغانستان در مرحله انکشاف زراعتی و تربیه حیوانات، عمدتاً حیوانات «سبک پای» مشغول بوده، بجز بعضی از محصولات کار دست، آثار مشهود و قابل ملاحظه صنعت وجود نداشته است، در حالی که «فریدریش اینگلز» از رشد سریع صنایع و نموی شهر ها در آلمان نام می‌برد.

«گریگوریان» می‌نویسد که امیر عبدالرحمن در طول زمان سلطنت، در پهلوی مشغولیت او بخاطر برگرداندن «امنیت و ثبات» در کشور و ختم جنگ های داخلی، در بخش وضع قوانین، به اصلاحات تجدد بخش مبادرت ورزیده است. در قدم اول تسلط اداری خود را در سراسر کشور برقرار ساخت. «قوانین موجود پادشاهی خود را به سه کتگوری چون قوانین مناسب اسلامی (شریعه)، قوانین اداری یا مدنی (قانون)، قوانین اقوام. سه نوع محکمه اساسگذاری نمود. محکمه مذهبی، این محکمه امور دینی و مذهبی ومسایل مدنی را بعهده داشت، محکمه جنایی، که توسط رئیس پولیس (کوتوال) و قاضی ها اداره می‌شد و «بوردر» تجارت، که متشکل از تاجران افغان و غیر افغان، هندو و مسلمان بوده است، که در حل منازعات، تجارتی می‌پرداخته است.» (صفحه ۱۳۶)

در اروپای آنوقت ضدیت ها میان قشر های بالایی جامعه و موقف روشنفکران و آگاهان از صفوف مردم، آنقدر شدید نبوده است. یکی از عوامل که قابل درک است، سایه شوم استعمار و نفوذ قدرت های بزرگ، بر کشور افغان ها بوده است، که بمثابة عامل اساسی جلوگیری از رشد جامعه افغان شده است. وقتی امروز نسل هایی از سلسله پادشاهان سابق در اروپا را از نظر بگذرانیم، اکثریت دارای تشبثات مثر اقتصادی و فرهنگی اند، که نام ملت و فرهنگ خود

را زنده نگه میدارند. در جامعه افغانستان، دید و درک روشن، مبنی ازینکه جامعه از چه طریق رشد و انکشاف باید را انکشاف را، ببیناید، با تأسف که تا همین امروز نا رسایی ها، و عدم توافق کامل، دیده می شود.

سید جمال الدین افغان فقط شش سال قبل از امیر عبدالرحمن خان متولد گردیده بود و در سال های پر بار علمی خود، در خارج بسر می برده است. منجمله مصر و فرانسه از جمله اقامتگاه و کار علمی او شناخته شده است. سالهایی که امیر عبدالرحمن خان بقدرت می رسید، سید جمال الدین افغان، باز هم در خارج از کشور فعالیت داشته، شخصیت فعال سیاسی ضد استعمار بوده است. بعضی ها از وی بنام «آیدیالوژیست» اسلامی با وزنه بین المللی یا شخصیت مربوط «پان اسلامیزم»، نیز یاد می نموده اند. مشروطیت در بعضی از کشورهای اروپایی، با نیرومندی بورژوازی و مرحله انکشاف صنعتی ارتباط مستقیم داشته، در آنزمان طوری که در شماره های قبلی نیز تذکار یافته است، پدیدار شدن نسل نوین شهر نشین، که کمیت عظیم آنرا از دهقانان فارغ شده از تحت اثر ملاکین بزرگ، از دهات وارد شهرها گردیده بودند، تشکیل می داده است. بنابر برنامه های منظم دولتی، سرمایه داری ملی و صاحبان صنایع ملی آنها، از یکطرف در تعلیم و آموزش اتباع برای مهارت کاری در شرایط نوین سهمیم بوده اند، از جانب دیگر سهمگیری آنها در سیستم تولیدی جدید، بتدریج سهم این اتباع را در محیط نو حیاتی، در فعالیت های اجتماعی و اداری بالا برده، بتدریج و بطور روز افزون از نفوذ و صلاحیت های حاکم قبلی، کاسته شده، در تقسیم کار و صلاحیت حکومت ها و سلطنت ها، تغییر عمیق براه افتاده است. این حالت بر فضای سالم همزیستی و صلح و آرامش ملی اثر می داشت که هماهنگی و اعتماد بین اتباع، را نیز تقویت می بخشید.

در پروسه «مشروطیت» در اروپا، که استقرار چنین نظام ها در اروپای غربی، در هرکشور خصوصیات خود را داشته است، رقابت ها میان دول اروپایی شدید بوده است که در مراحل مختلف «صنعت» قدم گذاشته بودند. در اروپا، پس از انقلاب فرانسه، چندین دهه بعد دول «ملی» توانست، «ملاکی بزرگ بر زمین» را طوری که در بالا نیز تذکر رفته است، بمتابیه مناسبات تولیدی کهنه، سرکوب و کاملاً از ریشه بردارند و در پروسه «مدرنیزیشن» نسل جدیدی از نیرو های مولده را بمیدان آورند، که در پهلوی مسکون ساختن دهقانان و کارگران مزارع در شهر های جدید، در محافل دور بعضی پادشاهان و خود آنها، در مقامات رهبری مؤسسات اقتصادی و صنعتی قرار گرفتند که با استعمال روز افزون ماشین های مدرن در پروسه تولید، جامعه مصرفی ای را بوجود آوردند. در نتیجه همین نیروها خود را بحیث ایجادگران ارزش ها، معیار ها و مناسبات کاملاً جدید، با سمتگیری و انکشاف در جوامع آنها تثبیت نمودند، که در صف برخی از آنها پادشاهان و اعضای خانواده های آنها نیز شامل بوده، رهبری ایدولوژیک را در دست گرفته و به سمبول های ملی محبوب در کشور های خود، مبدل شده اند.

نباید از نظر دور داشت که در جنبش مشروطیت آنها، عنصر ملی که متکای آن هم از خانواده های سلطنتی و حلقات دور سلطنت، بخصوص حلقات نیرومند سرمایه داری و بورژوازی، قوی بوده است، مسیر انکشاف و ثبات را در دولتهای آنها تعیین می نموده است. این نیروها، توانستند، مقاومت «شهزادگان محلی» را درهم کوبند. اما باز هم، تا حدی در مناسبات بین المللی و همچنان سطح ملی، در طرح قوانین نیز بسرعت قدم می گذاشته اند، تا تجارت و سایر مناسبات بین کشور ها تحکیم و توسعه یابد. آنچه جنبش های «ملی» در اروپا، در تحت نام «مشروطیت» یا «شاهی مشروطه» افاده می نموده اند، با آنچه در کشور های چون افغانستان، مفهوم بوده است، دارای تفاوت های کاملاً

عمیق کیفی و تاریخی بوده است. درین کشور ها بتدریج مرز میان صلاحیت های حکومت های انتخابی و سلطنت های، سمبولیک روشن می گردید.

در شماره های قبلی، وقفه هایی از اروپا و زمان امیر عبدالرحمن خان را یاد آور شدیم. تا حد لازم بر تأثیرات منفی ناشی از جنگ های «افغان- انگلیس» و سایه شوم استعمار در منطقه، که بر مسیر و آهنگ رشد جامعه ما نیز اثرات سنگین داشته است، مرور نمودیم. «فکت ها» و حقایق ذکر شده از جانب مؤرخین نشان می دهد که «تجدد» و یا «مدرنیزم» در جامعه افغانستان، در نظام های سلطنتی، در زمان امیر عبدالرحمن خان در افغانستان آغاز یافته است. تکیه کلام معروفی وجود دارد که می گویند: «هر آغاز مشکل است»، ولی تجربتاً ثابت گردیده است، «وقتی درست آغاز گردد»، انجام مثبت هم از آن متصور است. در کشور افغانستان، تجدد نه تنها درست آغاز نیافته است، بلکه توقف ها و موانع هم در مسیر انکشافات رخ داده است. یکی از تفاوت های عمده با شرایط اروپا، طوری که قبلاً نیز اشاره شده است، در آن محسوب می گردد، که پایه های مادی و فرهنگی، به نسبت عدم وقوع گذار کامل اجتماعی - اقتصادی در کشور افغان، آماده نبوده است.

تمایلات نژادی و «ابتنی» که تا همین اکنون در کردار و ذهن افراد معینی دیده شده و محسوس است، در هر جامعه به مرکز پخش تنفر و پیشداوری شناخته شده می تواند. تکیه بر جهات «نژادی» در ترکیب اجتماعی مضر و انحرافی محسوب می گردد. زیرا انسان بر طبیعت بیولوژیکی خود تأثیر وارد کرده نمی تواند. در ترکیب تمام اجتماعات جهان، نژاد های مختلف وجود دارد این تفاوت های نژادی، نه باعث نفاق شده می تواند و نه شباهت های نژادی، منشاء حتمی اتحاد محسوب شده می تواند. اتحاد و نفاق می تواند بر سر منافع بوجود آید.

تمایلات و حتی استعمال کلمات ای که بوی نژادی از آن به مشام برسد، نه تنها "مکروبی" در پیوند های اجتماعی و ملی محسوب می گردد، بلکه استعمال همچو کلمات، شایسته زبان و کلام یک انسان متمدن محسوب شده نمی تواند.

درعین حال می دانیم، که فرهنگ با کشفیات و اختراعات و همچنان با ادغام فرهنگ های غیر، پی در پی، که در گذشت زمان تغییر می پذیرد، همراه است. این فرهنگ است که انسان و انسانیت را در غلبه بر مشکلات حیاتی و تسلط بر برخی از قهر های طبیعت یاری می رساند. در نتیجه، همیشه در ذهن انسان، شیوه ها و طرق جدید راه می یابد، که در زندگی انسان تسهیلاتی را در تولید نعم مادی و معنوی فراهم می آورد. بناء آنچه می تواند، باعث افتخار عضو همچو جوامع گردد و مجاز هم شمرده می شود، دست آورد های اقتصادی علمی و غیره آنها بحساب می آید، که پایه های مادی و معنوی را ایجاد می کند.

در پهلوی دست آورد های اقتصادی، اعضای هر گروپ اجتماعی می توانند، از سرود و اشعار هم در وقت فارغ، در رفع خستگی ها مستفید شوند. بناء خوشبختی و یا غیر خوشبختی در پیوند نژادی تحقق نمی یابد، بلکه نتیجه استعداد های انسان ها، بی تفاوت از اینکه، مخترع و اجرا کننده، بکدام نژاد مربوط است. یک مخترع و یا عالم، به هر پیمانانه ای که از شهرت برخوردار گردد و به هر پیمانانه ای که مالک نعم مادی هنگفت و صحت سالم هم باشد، از هیچ انسان محروم از همچو امتیازات و نعم مادی و معنوی، کرامت انسانی بلند تر داشته نمی تواند. ما باید بیاموزیم که در فضای وحدت ملی، تمام افراد، عضو اجتماع ما را، اگر معلول اند و یا صحتمند، اگر درانی اند و یا غیر درانی و اگر پیراند و یا جوان، اگر چهره جذاب دارند و یا غیر جذاب ویا اگر پیرو هر عقیده و مذهب ما باشند و یا خیر، در

نزد ما و قانون کشور ما، یعنی بر طبق روح قانون ما، و وجدان هر یک از ما دارای کرامت انسانی مساوی بوده و می باشند. هیچ فرد نباید، تلاش ورزد تا در خدمت عضو دیگر اجتماع، برای کسب شهرت به او، قرار گیرد. هر شخصیت می تواند، خود موفق شایسته را در اجتماع، از طریق خدمات خودش احراز نماید.

طوریکه در فوق و همچنان در قسمت های قبلی این سلسله، نیز مکرراً اشاره شده است، بجز اقدامات چندی از جانب امیر عبدالرحمن خان در آن مرحله که با مفهوم «مُدرن» تقرب نشان می داده است، قبلاً شنیده نشده است. از آنجهت دارای اهمیت است که امنیت و ثبات یکی از سنگ پایه های نظام ای که می توانست، بعداً برنامه های دیگر اقتصادی و صنعتی عملی گردد، محسوب می شود. زیرا بدون صنعت و ایجاد شهر ها و هم چنان رشد قوانین لازم، نسبت دادن «ملت» و «دولت ملی»، جز یک حرف و یا اصطلاح «کاپی» شده، چیز دیگری بوده نمی تواند.

درینجا بی ربط نخواهد بود، هرگاه بحیث تکرار احسن، زوایای چندی از دید و ارزیابی علمای معروف را در رابطه با «ملت» از نظر بگذرانیم: هانس کوهن در سال ۱۹۴۴م، درست در جریان جنگ دوم جهانی کتابی را تحت عنوان «مفکوره ملت گرائی» نوشته است، که در آن از دو نوع ملت گرائی، یکی ارگانیک و دیگری خود مختار نام برده است. موصوف تأکید میورزد که: «ملت گرائی خود مختار در حیات شهری- سیاسی، به بورژوازی منطقی ای نیرومند، نیاز مند است، تا بحیث «طبقه مؤلد» در وظایف رهبری کننده توده های شهری - ملی، یا مدنی نقش بازی نماید و همچنان فقط در مسابقات لازم بین دولتهای هم سطح، بمنظور تأمین ثبات، آزادی و قدرت مالکین بورژوا»، عمل نماید

بقول گیلنر، ملت ها و دولت ها از عین پدیده نیستند. او می گوید که در نتیجه اهداف «ناسیونالیزم» یا ملت گرائی هر دو با یکدیگر معین گردیده اند. هر یک را به تنهایی فاجعه خوانده است. لیکن قبل از آنکه، برای یکدیگر معین شده می توانستند، باید هر یک ازین دو ایجاد شده می بود، بروز آنها مستقل از همدیگر تصادفی بوده است. گیلنر تأکید می ورزد که دولت با اطمینان کامل، بدون کمک ملت یا بعرضه وجود گذاشته است. عده ای از ملت ها، به دُعا دولت های خود آنها بوجود نیامده اند. قبلاً" هم می تواند بحث روی آن صورت گیرد، که آیا تصور معیاری و اصولی ملت به مفهوم جدید یا مدرن آن، موجودیت مقدماتی دولت را تقاضا نمی کند. (گیلنر، ص ۱۶، ۱۹۹۵م)

دانشمند معروف انگلیسی، هوبسباوم می نویسد: می توان حتی ادعا نمود که، مردمان با قوی ترین پیوند ها و با احساس دوامدار مربوط بودن در یک «قوم» ولو تغییر شکل هم یافته باشد، نه تنها در برابر تحمیل جبری تجدد (مُدرن) - ملی و یا بشکل دیگر، بلکه در برابر هر دولت مقاومت نشان می دهند، مانند پشتو زبانهای افغانستان و شمال غرب پاکستان و همچنان، به همین ترتیب شواهد مشابه در مورد «سکاتلندی» های ارتفاعات بلند قبل از ۱۷۴۵م، درین رابطه، دیده شده است ( هوبسباوم، صفحه ۷۹، ۱۹۹۰م).

در شماره قبلی از پروسه صنعتی شدن آلمان، در دوران «بیسمارک» بطور نمونه نام بردیم. یکی از رازها و نیروی محرکه نظام سرمایاداری، یا «بورژوازی» صنعتی در آن نهفته بوده است که اساساً روی اصل، «عرضه و تقاضا» عمل می نموده اند، خوب می دانسته اند که هر تولید، باید «مصرف کننده» داشته باشد. در عین زمان، بطور متداوم قابلیت «تجدید سازمان» را از خود نشان داده اند. مصرف کننده باید، قادر باشد و به میل حاضر به خرید و مصرف آن باشد، در بدل آن قیمتی را بپردازد، تا برای تولید کننده، سود آور باشد و بتواند به تولید نعم ادامه داده، هم چنان

«تجدد» و انکشاف بهتر و از همه اولتر کمیت و کیفیت را مطابق به امکانات اقتصادی، از نظر دور ندارد. رشد تمایلات و امکانات به مصرف کالاهای کیفی، در عین زمان نیازمند، به نیروی کار ماهر، به علما، انجیران و غیره نیازمند بوده است، این حالت جهشی را در همه ساحات بوجود آورده است.

وقتی بعنوان مثال، صنایع از مرحله «قلت» کالا در بازار مصرف کنندگان قدم گذاشته اند، آگاهانه به ابتکاراتی دست برده اند، تا عطش مصرف امتعه تولید شده را در آن بخشی از اجتماع، که مالک بینة مالی بوده اند، تحریک و زنده نگهدارند. جامعه افغان، از چنین انکشافات اساسی چه علمی و چه عملی، بهره کامل نداشته است، که در متون بعدی روی آن تماس خواهیم گرفت. مقدماتی را که امیر عبدالرحمن خان، فراهم ساخت، در صورت موجودیت نیروهای لازم سازمانده سرمایه «ملی»، در تحت شرایط امنیت ای که امیر عبدالرحمن خان بعد از دوران طولانی بی ثباتی بوجود آورده بود، می توانست این کشور هم شامل کاروان آنوقت انکشافات جهان غرب گردد. امیر آنچه آغاز نموده بود، به انجام رسانیده نتوانست. بتاريخ ۲ اکتوبر سال ۱۹۰۱م پس از ۲۱ سال سلطنت چشم از جهان بست. پسر او امیر حبیب الله خان برتاج و تخت نشست و مشابه تیمور شاه، پسر احمد شاه درانی، مدتی از برکت دستاورد های پدر، «امیر آهنین» بطور نسبی، که حکومت مرکزی نسبتاً «قوی» به میراث گذاشته بود، پادشاهی راحت داشت.

«وارتان گریگوریان» در فصل اختصاصی در باره امیر حبیب الله خان که تحت عنوان: «حبیب الله خان: در طلب مطلقیت و تجدد («مُرنیزم»)) آغاز نموده است، نخستین سطر را چنین آغاز می نماید: «در بیانیة تاجگذاری خود، حبیب الله خان، پسر عبدالرحمن، اعلان داشت که قصد دارد تا از مشی وحدت ملی، مقاومت علیه تجاوز خارجی و اصلاح («ریفرم») پیروی نماید» («وارتان گریگوریان»، ۱۹۶۹م صفحه ۱۸۱)

ادامه دارد ...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمتهای قبلی این مطلب و مطالب دیگر این نویسنده را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!